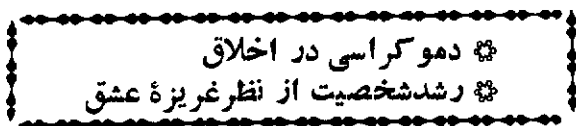


انضباط جنسی ، غریزه عشق



دموکراسی در اخلاق

این اصل که در اخلاق نیز مانند سیاست ، باید اصول آزادی و دموکراسی حکم فرما باشد مطلب صحیح و درستی است ، یعنی انسان باید باغرائز و تمایلات خود مانند یک حکومت عادل و دموکرات با توده مردم ، رفتار کند .

ولی عده ای آنجا که پای مسائل اخلاقی در میان می آید ، یا آنجا که انسان در مقابل خودش قرار گرفته و باید در باره رفتار خودش با خودش قضاوت کند ، عمداً یا سهواً ، دموکراسی را با **هرج و مرج** و خودسری و بی بندوباری اشتباه میکنند .

اسلام در باره اخلاق جنسی همان را میگوید که جهان امروز در باره اخلاق سیاسی و اخلاق اقتصادی پذیرفته است .

اخلاق سیاسی به غریزه قدرت و برتری طلبی مربوط است و اخلاق اقتصادی به حس افزون طلبی ، همچنانکه اخلاق جنسی مربوط است به غریزه جنسی . از نظر لزوم آزادی از یکطرف و لزوم انضباط شدید از طرف دیگر هیچ تفاوتی میان این سه بخش اخلاق نیست ، معلوم نیست چرا طرفداران اخلاق نوین جنسی این گشاده دستی ها را تنها در باره اخلاق جنسی جایز می شمارند ؟

رشد شخصیت از نظر غریزه جنسی

یکی از مسائل مهم اخلاق جنسی مسئله عشق است . چنانکه میدانیم فلاسفه از قدیم الایام برای عشق فصل مخصوصی باز کرده و به بررسی ماهیت آن پرداخته اند ، ابن سینا رساله مخصوصی در عشق فراهم آورده است ، عرفا عشق را در همه اشیاء ، ساری ، و عشق انسان به انسان را مظهر آن حقیقت کلی دانسته اند .

شمر اوهل ادب با آنکه شهوت را امری حیوانی و پست شمرده اند ، عشق را ستایش کرده و به آن افتخار کرده اند تا آنجا که مقایسه عقل و عشق و ترجیح عشق بر عقل بخشی از ادبیات ما را تشکیل میدهد .

عشقی که مورد ستایش واقع شده و از غیر مقوله شهوت دانسته شده است تنها عشق الهی نیست حتی عشق انسان به انسان نیز در بعضی از اقسامش امری شریف و خارج از مقوله شهوت معرفی شده است .

نقطه مقابل این عده ، افرادی بوده و هستند که عشق را چه از لحاظ مبدأ و چه از لحاظ کیفیت و چه از احاطه هدف جز حادت و شدت غریزه جنسی نمیدانند و به عشق مقدس ایمان و اعتراف ندارند ، از نظر این عده استعمال عشق در مورد خداوند نیز خارج از نزاکت و ادب عبودیت است .

از نظر دسته اول ، عشق تقسیماتی دارد ، یکی از اقسام آن عشق انسان به انسان است ، این عشق نیز بنوبه خود بر دو قسم است ، جسمانی و نفسانی (و به تعبیر دیگر: حیوانی و انسانی) ولی از نظر دسته دوم عشق تقسیمات و اقسامی ندارد ، هر چه هست همان شهوت است و بس .

امر و زدر میان بعضی از فلاسفه جدید عقیده سومی پیدا شده است ، از نظر این عده ریشه همه عشقها امر جنسی است ، ولی همین امر جنسی در شرائط خاصی تدریجاً تغییر شکل میدهد و خاصیت جنسی و شهوانی خود را از دست میدهد و جنبه روحی و معنوی بخود میگیرد .

این عده به دو گونگی عشق قائل هستند . اما بمعنی دو گونگی از لحاظ حالت و کیفیت و هدف و آثار ؛ نه دو گونگی از لحاظ ریشه و مبدأ. از نظر این عده جای تعجب نیست که يك امر مادی شکل معنوی بخود بگیرد ، زیرا میان مادیات و معنویات آنچنان دیوار غیر قابل عبوری وجود ندارد و بقول یکی از اهل نظر «هر امر معنوی ، اصل و پایه طبیعی دارد و هر امر مادی يك گسترش و بسط معنوی» (۱)

ما فعلاً نمیخواهیم وارد این بحث عمیق روانی و فلسفی بشویم و به نقل و نقد عقاید و آراء زیادی که در این باره قدیماً و جدیداً گفته شده بپردازیم ، در اینجا همینقدر می گوئیم خواه عشق ریشه غیر جنسی داشته باشد و خواه نداشته باشد ، و بفرض اول خواه بتواند تغییر شکل و ماهیت بدهد و جنبه معنوی و روحانی پیدا کند ، خواه نکند در اینجهت نمیتوانیم تردید داشته باشیم که عشق از لحاظ آثار روانی و اجتماعی ، یعنی از لحاظ تحولاتی که در روح فرد ایجاد می کند و از لحاظ تأثیراتی که در خلق آثار هنری و ذوقی و اجتماعی دارد ، با يك شهوت ساده حیوانی که

هدفش صرفاً ارضاء و اشباع است تفاوت بسیار دارد .

حالت خاص شهوانی تا وقتی که صورت شهوانی دارد مقرون بخودخواهی است و در این حالت انسان به موضوع شهوت بچشم يك ابزار و وسیله ، نگاه میکند ، اما همینکه شکل عشق بخود گرفت . موضوع دلخواه آنچنان اصالت پیدا میکند که حتی از جان خواستار عزیزتر و گرانبها تر می گردد و خواستار فدائی موضوع دلخواه خود میشود ، یعنی شخص خواستار از «خودی» بیرون می رود و لا اقل خودی او خودی طرف را نیز در برمی گیرد ، از اینرو است که عشق بعنوان «هری ، کیمیا ، معلم و الهام بخش» خوانده شده است .

سعدی می گوید :

هر که عشق اندر او کمند انداخت
هر که عاشق نگشت مرد نشد
بمراد ویش بیاید ساخت
نقره فائق نگشت تا نگداخت
یا مثلاً حافظ میگوید :

بلبل از فیض گل آموخت سخن ور نه نبود
ادبیات جهان پر است از این تمبیرات .
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

* * *

عشق راهم غربی ستایش کرده ، هم شرقی ، اما با این تفاوت که ستایش غربی ، از آن نظر است که وصالی شیرین در بردارد ، و حداکثر از آن نظر که به از میان رفتن خودی فردی که همواره زندگی را مکدر میکند و به یگانگی دور و منجر میشود ، و دو شخصیت بسط یافته و یکی شده ، توأم بایکدی گریزیست میکنند و از حداکثر لطف زندگی بهره مند میگردند .

اما ستایش شرقی از این نظر است که عشق فی حد ذاته مطلوب و مقدس است : بروح ، شخصیت و شکوه میدهد ، الهام بخش است . کیمیا اثر است . مکمل است ، تصفیه کننده است ، نه بدان جهت که وصالی شیرین در پی دارد و یا مقدمه همزیستی پر از لطف دور و روح انسانی است ، از نظر شرقی اگر عشق انسان به انسان مقدمه است ، مقدمه معشوقی عالیتراز انسان است و اگر مقدمه یگانگی و اتحاد است ، مقدمه یگانگی و وصول بحقیقتی عالی تر از افق انسانی است . (۱)

خلاصه اینکه در مسئله عشق نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر طرز تفکر شرقی و غربی متفاوت است ، غربی در عین اینکه در آخرین مرحله ، عشق را از یک شهوت ساده جدا میداند و بان صفا و رقتی روحانی میدهد ، آنرا از چهار چوب مسائل زندگی خارج نمیسازد ، و بچشم

(۱) رجوع شود به الهیات اسفار

یکی از مواهب زندگی اجتماعی بآن مینگردد ، اما شرقی عشق را در مافوق مسائل عادی زندگی جستجو میکند .

* * *

اگر آن فرضیه را بپذیریم که میگوید عشق از لحاظ ریشه و هم از لحاظ کیفیت ، هدف و آثار ، جز غریزه جنسی نیست ، عشق در اخلاق جنسی فصل جداگانه ای نخواهد داشت ، آنچه در باره لزوم و عدم لزوم پرورش غریزه جنسی گفته شد در این باره کافی است . و اما اگر عشق را از لحاظ ریشه و لااقل از لحاظ کیفیت و هدف و آثار روانی و اجتماعی ، با غریزه جنسی منایر دانستیم ناچاریم فصل جداگانه ای برای لزوم و عدم لزوم پرورش این استعداد باز کنیم . لزوم اشباع غریزه جنسی کافی نیست که عشق را مجاز بشماریم ، همچنانکه اشباع غریزه جنسی برای پرورش این حالت نیمه معنوی کافی نیست و محرومیت از این موهبت ممکن است عوارضی داشته باشد که با اشباع حیوانی غریزه جنسی چاره پذیر نیست .

راسل در زناشویی و اخلاق میگوید : «کسانیکه هرگز از وحدت صمیمانه و عمیق رفاقت پر شور یک عشق طرفینی بوئی نبرده اند ، در حقیقت شیرین ترین جنبه های زندگی را بخشیده اند و بی آنکه خود بدانند محرومیت از آن ، عواطف آنان را بسوی قساوت ، حسادت و زور گوئی سوق میدهد»

* * *

معمولاً گفته میشود که مذهب دشمن عشق است ، باز طبق معمول این دشمنی اینطور تفسیر میشود که چون مذهب ، عشق را با شهوت جنسی یکی میداند و شهوت جنسی را ذاتاً پلید می شمارد ، عشق را نیز خبیث می شمارد . ولی چنانکه میدانیم این اتهام در باره اسلام صادق نیست ، در باره مسیحیت صادق است ، اسلام شهوت جنسی را پلید و خبیث نمی شمارد تا چه رسد به عشق که یگانگی و دوگانگی آن با شهوت جنسی مورد بحث و گفتگو است .

اسلام محبت عمیق و صمیمی زوجین را بیکدیگر محترم شمرده و بآن توصیه کرده است و تدابیری بکار برده که این یگانگی و وحدت هر چه بیشتر و محکمتر باشد .

نکته ای که در اینجا هست و از آن غفلت شده اینست : علت اینکه گروهی از مصلحان اخلاق با عشق از نظر اخلاقی به مخالفت برخاسته اند و لااقل آنرا اخلاقی نشمرده اند ضدیت عقل و عشق است . عشق آنچنان سرکش و نیرومند است که هر جا راه پیدا میکند بحکومت سلطه عقل خاتمه

نظری کوتاه به :

مشکلات اقتصادی انسان

مسئله اقتصاد و کسب معاش از ابتدائی ترین و ضروری ترین مسائلی است که همواره با زندگی نوع بشر همراه بوده و قسمت مهمی از حیات انسانی را تشکیل داده است .

از ابتداء تاریخ بشر مسئله خوراك و پوشاك و مسكن و سایر لوازم و احتیاجات زندگی که بمقتضای زمان در تغییر و تحول بوده در متن زندگی انسانها قرار داشته و در طول سالها و قرنهای بشر برای امر معاش ، ملیونها مواد طبیعت را در استخدام نیروی فکر و فعالیت بدنی خود آورده و از این خوان گسترده از راههای مختلف بهره مند شده است . منتها این امر در انسانهای اولیه بصورت بسیار ساده و ابتدائی وجود داشت و کم کم بموازات رشد و ترقی افراد و همبستگی ملتها پایکدیگر و آشنائی آنها با انبیاء و قوانین آسمانی و بوجود آمدن تمدن ، مسئله اقتصاد و بهره برداری از مواهب طبیعی در قالب اسلوب خاصی ریخته شد و بصورت قوانین ویژه ای تحت شرایط و حدود مخصوصی درآمد تا اینکه در اوائل عصر سرمایه داری یعنی در حدود چهار قرن قبل (۱) «علم اقتصاد» بر اساس تجزیه و تحلیل حیات اقتصادی و نمودهای مختلف آن و ارتباط آنها با اسباب و عوامل کلی حیات انسانی ، تدوین گردید .

انقلاب صنعتی اروپا و پیشرفت حیرت آور تمدن غرب در قرن اخیر ، بالا رفتن سطح زندگی و ازدیاد ماشین و تکامل وسائل ارتباط و همچنین سیطره و نفوذ سریع مکتب فریبنده و پر زرق و برق کمونیسیم ، علم اقتصاد را از گوشه انزوا بیرون کشید و آنرا بعنوان تنها عامل و یایکی از اساسی ترین عوامل کلیه تحولات اجتماعی ، سیاسی ، اخلاقی و حتی مذهبی معرفی کرد و از همین رهگذر جهان به دو بلوک شرق و غرب تقسیم گردید و سیستمهای اقتصادی کاپیتالیسم و کمونیسیم بر سر عالم سایه افکند و تضاد این دو مکتب مخصوصاً در نیمه دوم قرن بیستم چه جنایاتی را که بیار نیار و وجه ستیزه ها و خونریزیهای آنها باعث نشد و در عین حال بسیاری از

(۱) اقتصادنا - صفحه ۵ ج ۱ تألیف علامه سید محمد باقر الصدر .

کاوشها و بررسیهای دقیق علمی را سبب گردید و علم اقتصاد را در شمار مهمترین و پیچیدهترین علوم اجتماعی در آورد .

* * *

همه کشمکشها و نزاعها در دنیای شرق و غرب روی این مسئله دور میزند که مشکلات اقتصادی را چگونه باید حل کرد ؟ و کدام یک از سیستمهای اقتصادی قدرت دارد معمای سردرگم اقتصاد ماشینی دنیای امروز را بگشاید ؟ و راه عادلانه توزیع ثروت بین عوامل اصلی (کار - سرمایه - ابزار) تولید کدام است ؟

کمونیسیم ادعا دارد که میتواند به مشکلات اقتصادی تودهها پاسخ گوید و ظلم استعمار را از میان ملتها بردارد !

کاپیتالیسم هم مدعی است که تنها در سایه رژیم سرمایه داری معمای اقتصاد بشر حل خواهد گردید !

در اینجا نیز یک ندای آسمانی بگوش میرسد ، ندایی که از اعماق قرنهای سرچشمه گرفته و در طول سالهای متمادی بشریت را هشدار داده است .

این ندا ، ندای قدرتمند و روحپرور اسلام است که متأسفانه در میان غوغاهای گوشخراش زندگی مادی امروز ضعیف شده و جز عده معدودی کمتر کسی آنرا میشنوند ، این ندا برای اولین بار از حلقوم گرم و مؤثر آورنده اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) در ۱۴ قرن قبل بلند شد و تودهها را به فرو گذاردن تشنهها و اختلافات و گردن نهادن بقوانینی که ضامن سعادت جاوید آنهاست فراخواند ، اسلام هم میخواهد باحتیاجات اقتصادی ملتها در هر زمان پاسخ دهد و تنه راه علاج مشکلات اقتصادی بشر را در اجراء کامل مقررات خود میدانند .

* * *

قبل از ورود در اصل بحث باید چند موضوع زیر را مورد بحث و گفتگو قرار دهیم :
۱ - تمام بانیا ن مکتبهای اقتصادی در این مطلب اتفاق دارند که زندگی اقتصادی دارای مشکلاتی است و باید آنها را حل کرد منتها اختلاف نظر در تشخیص مشکلات و راه حل آنها است .

کاپیتالیسم با الهام از گفته « رابرت مالتس » اقتصاد دان انگلیسی معتقد است (۱) اشکال اساسی اقتصاد عبارت است از اینکه اندازه زمین و مواد غذایی آن محدود میباشد و با توجه باز دیاد نسل و احتیاجات روز افزون بشر ، طبیعت نمی تواند جوای بگویی همه احتیاجات

افراد باشد و نتیجتاً ملتها برای کسب معاش و احتیاجات زندگی گرفتار تراحم خواهند شد و منشأ تمام مشکلات اقتصادی همین است .

بر اساس طرز فکر بالا بود که «مالتس» از آینده بشریت اظهار نگرانی می کرد و تنها راه علاج این مشکل را تحدید نسل و جلوگیری از ازدواج و توالد و تناسل می دانست .

گمونیسم هم مشکل اساسی را در مسئله تناقض بین شکل تولید و نحوه توزیع ثروت میدانند و معتقد است تا زمانی که این تناقض برقرار باشد مشکلات اقتصادی حل نخواهد شد و تنها راه علاج قطعی را در توافق بین وضع تولید و تقسیم عادلانه ! محصولات میداند .

(زیرا کمونیسم معتقد است که سرمایه نقشی در ارزش کالا ندارد بلکه تنها کار ارزش را بوجود می آورد) .

اما اسلام اساس مشکلات را در جای دیگر میدانند و قبل از همه چیز مشکل مبادی اخلاقی و فکری انسان و ظلم و ستم او را مورد توجه قرار داده است (۱) و حل مشکل اقتصادی را در اصلاح مبانی عقیدتی و اخلاقی مردم میداند (۲) .

با توجه به بسیاری از آیات قرآنی نظر اسلام را اینطور تشریح میکنیم :

پروردگار عالم همه مصالح و منافع را برای بشر بوجود آورد و همه چیز را برای ادامه حیات و رفع احتیاجات مادی وی آماده ساخت و لکن این انسان است که با پیشه ساختن ستم و کفران نعمتهای بی شمار الهی مشکلاتی برای خود ایجاد نمود .

بنا بر این در نظر اسلام ظلم انسان بخود و کفران نعمت پروردگار دو سبب اساسی برای مشکلات اقتصادی حیات بشری است و ما میتوانیم ستم انسان را در توزیع غیر عادلانه ثروت و ایجاد اختلافات مرگبار طبقاتی و ناسپاسی وی را در مهمل گذاردن منافع سرشار طبیعی و عدم

(۱) خداوند در قرآن میفرماید :

پروردگار آسمان و زمین را آفرید و آب را از آسمان فرو فرستاد و بوسیله آن میوهها را برای رزق شما بیرون آورد و شب و روز و خورشید و ماه ، کشتی و دریا و نهرها را مسخر شما گردانید و از آنچه که خواستید بشما عنایت کرد . و اگر نعمتهای خدا را بشمرید آنها را احصاء نتوانید کرد . اما انسان (در قبایل اینهمه نعمت و عنایت) سخت ستمکار و ناسپاس است . (سوره ابراهیم آیه ۳۷) .

(۲) اگر مردم ایمان آورده و پرهیز کار بودند ما ابواب برکات زمین و آسمان را بر آنها گشوده بودیم (سوره اعراف - آیه ۹۴) .

بهره برداری صحیح از آنها ، خلاصه کنیم .

۲ - ماها منظور که نمی توانیم اقتصاد اسلامی را بدون در نظر گرفتن همه جوانب آن مورد بررسی قرار دهیم همچنین نمیتوان مجموع این جنبه را بدون توجه بسایر جوانب این آئین مقدس در نظر گرفت بلکه باید بعنوان جزئی از مجموع قوانین اسلامی که تنها قسمتی از نواحی حیات انسانی را تنظیم میکند مورد مطالعه قرار گیرد . مثلاً عقیده به مبدء و معاد که مرکز و پایه همه تعالیم اسلامی است و همچنین مسئله حکومت و سیاست و اخوت اسلامی ، عدالت اجتماعی ، گذشت بی پایان در راه حفظ مصالح عمومی از سری مسائلی است که باید هنگام مطالعه اقتصاد اسلامی مورد توجه قرار گیرد .

۳ - با کمال تأسف ملاحظه میکنیم که برخی از نویسندگان موقع بحث و تحقیق پیرامون این مسئله شاید بطور ناخود آگاه دروادی تعصب افتاده و بحث را با جنبه های خطایی همراه با احساسات در آمیخته اند در حالیکه این قبیل مباحث را باید دور از هر گونه نظر و فارغ از تعصبات زیا نبخش ، تنها بمنظور یافتن واقع و حقیقت منصفانه مورد بررسی قرار داد .

(بقیه از صفحه ۱۷)

میدهد ، عقل نیروئی است که بقانون فرمان میدهد و عشق باصطلاح تمایل به آنارشی دارد و پابندهیچ رسم و قانونی نیست ، عشق يك نیروی انقلابی انضباط ناپذیر آزادی طلبی است . علیهذا سیستمهایی که اساس خود را بر پایه عقل گذاشته اند نمیتوانند عشق را تجویز کنند . عشق از جمله اموری است که قابل توصیه و تجویز نیست ، آنچه در مورد عشق قابل توصیه است اینست که اگر بحسب تصادف و به علل غیر اختیاری پیش آید ، شخص باید چگونه عمل کند تا حداکثر استفاده را ببرد و از آثار مخرب آن مصون بماند .

* * *

مطلب عمده ای که در اینجا هست رابطه عشق و عفت است . آیا عشق بمفهوم عالی و مفید خود در محیط های باصطلاح آزاد ، بهتر رشد میابد و یا عشق عالی توأم با عفت اجتماعی است ، محیط هائی که در آنجا زن بحال ابتذال درآمده است ، کشنده عشق عالی است ؟ اینمطلبی است که در شماره آینده که شاید آخرین شماره از این سلسله مقالات باشد مطرح خواهد شد .